

فردوسی و شاهنامه در منظومه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی پس از او (ذیلی بر سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی)

سجاد آیدنلو*

چکیده

منظومه‌هایی که پس از شاهنامه و غالباً به پیروی از آن، در زمینه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی به نظم درآمده‌اند، از مآخذی هستند که کمتر مورد توجه فردوسی‌شناسان است. حال آنکه سرایندگان بیشتر این آثار افزون بر تأثرات فراوان زبانی، ادبی و اندیشگی از شاهنامه، به صورتهای گوناگون از فردوسی و شاهنامه نام برده‌اند که گردآوری و بررسی مجموع این اشارات نکته‌های تازه و درخور بحثی درباره سرگذشت حکیم توس و نظم شاهنامه و نیز تلقی‌های رایج نسبت به آن در فرهنگ ایران، پیش روی می‌نهد. نتیجه پژوهش در آن دسته از منظومه‌هایی که متن منقح چاپی یا نسخه برگردان آنها قابل دسترسی است، زیر چند عنوان / موضوع تقسیم بندی می‌شود. الف) ستایش و بزرگداشت فردوسی و شاهنامه که در اغلب این آثار دیده می‌شود و ویژگی عام فرهنگ و ادب ایران در همه ادوار پس از فردوسی است. ب) سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه که به پیروی از سنت ادبی و تاریخی، ناظر بر برخی از افسانه‌های احوال فردوسی و چگونگی سرایش شاهنامه

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ارومیه Sajjad_e_aydenloo@yahoo.com

است؛ ولی در این میان مواردی به سان نقش کرامیان در شاهنامه سَرایی، داستان آمرزش و بهشتی شدن فردوسی به سبب بیتی توحیدی که به استناد دست نویسه‌های معتبر شاهنامه الحاقی است و انتساب عنوان/صفت «مرد غازی» به فردوسی، از اشارات سزاوار توجه است. ج) خرده گیری بر فردوسی و شاهنامه. در اینجا ایرادها و نقدها از چند منظر مختلف بیان شده است؛ از جمله: نشان دادن ضعفهای پهلوان اصلی شاهنامه رستم و برتری جهان پهلوان منظومه خویش بر او، ناخشنودی از سروده نشدن داستانی خاص از سوی فردوسی، اعتراض به انتقاد فردوسی بر سخن سست دقیقی، تعریض به مذهب و عقاید فردوسی، تاختن بر محتوای مغانه (ایران پیش از اسلام) شاهنامه در برابر منظومه های دینی و معرفی فردوسی به عنوان ستاینده کافران و گبران) ادعای برابری با فردوسی و برتری بر او.

واژه‌های کلیدی

فردوسی، شاهنامه، منظومه های پهلوانی، تاریخی و دینی، سرچشمه های فردوسی شناسی.

مقدمه

یکی از تجلیات حرمت هزار ساله فردوسی در میان طبقات گوناگون مردم ایران و حتی غیرایرانیان، فراوانی رویکردهای مختلف به او و شاهنامه، در متون ادبی، تاریخی و جغرافیایی است. محدوده موضوعی این توجه ذکر گزارشها، نکته‌ها و اشاره‌ها به سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه، تعظیم و ستایش حکیم توس و تعریض و خرده گیری به اوست که گردآوری، طبقه بندی و تحلیل مجموع این مطالب افزون بر روشن کردن کلیت زندگینامه فردوسی و چگونگی سَرایش شاهنامه، تلقیات و داوری های متعدد دینی، ملی، ادبی، قومی را نسبت به «فردوسی و شاهنامه» به دست می دهد و در جامعه شناسی فکر و فرهنگ ایرانی، در بخش / فصل فردوسی گرایی، بسیار مهم است.

پرداختن به این شاخه از فردوسی شناسی مرهون پژوهشهای کسانی چون استاد مینوی، جلال مینوی^۱ مهدی نوریان (← نوریان، ۱۳۷۲)، محمدامین ریاحی (← ریاحی، ۱۳۷۲)،

باستانی پاریزی (← باستانی پاریزی، ۱۳۷۲)، دبیرسیاقی (← دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۰۱-۳۲۶) و یاحقی (← یاحقی، ۱۳۸۷: ۵۳-۶۸) است. با جستجو در مآخذی که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته، باز می‌توان بر مواد و آگاهی‌های سرچشمه‌های فردوسی شناسی افزود. از جمله منابعی که کمتر به آن توجه شده، یک دسته منظومه‌هایی است که پس از فردوسی به پیروی از سبک و قالب شاهنامه در موضوعات پهلوانی، دینی و تاریخی سروده شده است. در پژوهشهای پیشین از میان این آثار غالباً فقط به گرشاسپ نامه، مثنوی‌های نظامی و ظفرنامه مستوفی پرداخته شده و در این گفتار غیر از منظومه‌های نام برده، انبوه اشارات آثار دیگر که متن چاپی، نسخه برگردان یا بخشی از ابیات آنها، به واسطه منابع مختلف، در دسترس نگارنده بوده است، بررسی شده است^۲ و ذیلی کوچک بر موضوع گسترده «سرچشمه‌های فردوسی شناسی» است.

الف) ستایش و بزرگداشت فردوسی و شاهنامه

تقریباً همه کسانی که پس از فردوسی منظومه‌ای پهلوانی، دینی و تاریخی به تقلید از شاهنامه سروده اند، به بزرگی مقام فردوسی و شاهنامه معترف بوده اند و این تعظیم و ستایش؛ البته ویژگی غالب فرهنگ ایرانی در تمام ادوار پس از فردوسی بوده است (← نوریان، ۱۳۷۱: ۱۳۱-۱۶۴) اسدی طوسی، همشهری و نخستین پیرو فردوسی، او را «پاک مغز» و «نغزگوی» خوانده و در گرشاسپ نامه خویش تصریح کرده است که فردوسی با شاهنامه «داد سخنهای نغز داده» و «گیتی را آراسته» است (← اسدی، ۱۳۱۷: ۱۴/۱۸ و ۱۹) سراینده ناشناس فرامرزننامه تقریباً ۱۶۰۰ بیتی (احتمالاً حسامی فیروز آبادی یا مرزبان فارسی)^۳ در شرح احوال خود، خویشتن را «غلام دل پاک فردوسی» معرفی کرده است:

یکی روستا بچۀ فرسی‌ام غلام دل پاک فردوسی‌ام
(فرامرزننامه، ۷۱۸/۱۰۲)

قاسم ملاح در این بیت جهانگیرنامه:

به شهنامه فردوسی نغزگوی یکایک بگفته است از رزم او
(ملاح، ۱۳۸۰: ۲۰/۱۸)

به سان اسدی، فردوسی را با صفت «نغز گوی» ستوده و ناظم سام نامه که به احتمال بسیار خواجهی کرمانی معروف نیست^۴ این گونه به اظهار کهتری در برابر فردوسی پرداخته است:

سرانجام کردم بدین نامه ختم	که فردوسی اش هست شهنامه ختم
به نزدیک خورشید او ذره‌ام	به دریای گفتار او قطره‌ام
کشیدم یکی جوی آبش طراز	لب جو بدان بحر پیوسته باز

(سام نامه، ۲/ ۳۹۸)

نظامی در هفت پیکر و شرف نامه به ترتیب، فردوسی را «چابک اندیشه» و «دانای توس» نامیده که «آراست روی سخن چون عروس» (← نظامی، ۱۳۷۸: ۶۲۷/ ۲۰ و ۱۱۸/ ۹۳۱) ابن حسام خوسفی از کهن ترین سرایندگان منظومه های دینی چندین بار در خاوران نامه از فردوسی و هنر سخنوری او به نیکی یاد کرده است (مثلاً ← خوسفی، ۱۳۸۲: ۱۹۸/ ۲۶۹۶؛ ۲۰۰/ ۲۷۳۷-۲۷۴۵ و ۴۹۱۸/ ۳۱۵) برای نمونه:

و دیگر که فردوسی پاکزاد	که رحمت بر آن تربت پاک باد ^۵
بپرداخت آن نامه نامدار	فرو مانید تا جاودان یادگار
سخن را بلندی ز گفتار اوست	سخن را شعار اندر اشعار اوست
بر او ختم شد گفتن مثنوی	از او به نگوید کسی مثنوی

(خوسفی، ۱۳۸۲: ۶۵، ۶۴/ ۳۳۲-۳۳۵)

اوصاف احترام آمیزی چون نامدار خطیر، نامبردار و نامور برای فردوسی در همایون نامه زجاجی تبریزی (← زجاجی، ۱۳۸۳: ۹۶۶/ ۲۴۹؛ ۱۰۵۷/ ۶۹ و ۶۴/ ۱۰۸۹) نشان دهنده جایگاه فردوسی در نزد ادبای تبریز سده هفتم و گواه دیگری برای نفوذ شاهنامه در آذربایجان است. به نظر حکیم زجاجی، ابوالقاسم فردوسی شاعری است که:

کسی خوب تر زان نگوید سخن	از او نو شد اخبارهای کهن
--------------------------	--------------------------

(همان، ۹۶۶/ ۲۵۱)

او در جای دیگر که بیتی از شاهنامه را تضمین کرده، در ارزش و تأثیر سخن فردوسی گفته است: «حدیثی کزان سنگ شد جانور» (۶۴/ ۱۰۸۹) حمدالله مستوفی در مقدمه منظومه خویش، چند بیتی را به بیان ارزشهای لفظی و معنوی شاهنامه اختصاص داده است (←

مستوفی، ۱۳۸۰: پانزده/ ۲۹۶-۳۰۳) و زمانی که دوستانش از او خواسته اند، منظومه‌ای تاریخی بسراید، آشکارا گفته است:

بر شعر فردوسی نغزگوی
سزد گر نریزد کسی آب روی
(همان، هفده/ ۳۳۶)

بازل مشهدی شاهنامه را «بحری آکنده از صدفهای پر گوهر» و «گرزی گران» دانسته است که دیگران (سرایندگان پس از فردوسی) در برابر آن سرکوب شده اند (بازل، بی تا: ۶) و همتای وی راجی کرمانی قدرت طبع فردوسی را چنین ستوده است:

به بازار معنی گرانمایه است
به ملک سخن آسمان پایه است
ز کرسی ز نزد جهان آفرین
سخن آمد از آسمان بر زمین
دگر باره فردوسی پاکزاد
بلند آورید و به کرسی نهاد
(راجی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۸۲/ ۴۱۰۸-۴۱۱۰)

در اینجا احتمالاً صفت «پاک زاد» برای فردوسی از بیت سعدی و ابن حسام و موضوع بیت دوم و سوم (بر آسمان رسانیدن فردوسی، سخن را) از قطعه معروف ابن یمن^۶ گرفته شده است.

از متأخران هم الهامی کرمانشاهی^۷ در شاهدنامه (تاریخ نظم: ۱۲۹۵-۱۳۰۲ ه.ق) گفته است که اگر خداوند پیامبری فارسی زبان مبعوث می کرد، او کسی جز فردوسی نبود:

فرستاده پارسی گر خدای
فرستادی اندر جهان رهنمای
سخن گستر طوس پیغمبری
بُد و نامه اش ایزدی دفتری
(الهامی، ۱۳۸۳: ۲۱)

ب) سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه

اشارات مربوط به احوال واقعی یا داستانی فردوسی و چگونگی سرایش شاهنامه در این منظومه‌ها از اصلی‌ترین مآخذ زندگی نامه انتقادی فرزانه طوس است و گاه در میان آنها نکته‌های نادر و درخور تأملی یافته می شود. از آن جمله است این چند بیت علی نامه ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق):

که کرامیان از حسد را چنین
کتابی نو انگیختند بعد از این

بفرمود فردوسی را آن زمان که تصنیف کن تو کتابی چنان
 ز شاهان پیشین سخن یاد کن دل غمگنان را بدان شاد کن
 بکن شاهنامه مرا و را تو نام که رغبت نمایند همه خاص و عام
 (برگ ۸۲a)^۸

افسانه نظم شاهنامه به فرمان محمود غزنوی از شناخته شده ترین داستانهای سرگذشت فردوسی و ابیات مذکور از علی نامه، قدیمی ترین اشاره به آن است که در عین حال قدمت و شهرت رواج این افسانه را در کمتر از هشتاد سال بعد از درگذشت فردوسی نشان می دهد. نکته بسیار مهم و سزاوار تحقیق در بیتهای علی نامه، حمایت کرامیان (یاران محمد بن کرام) از نظم شاهنامه است و می دانیم که محمود نیز به مذهب کرامیه متمایل بوده است (در این باره، ← شفیع کدکنی، ۱۳۷۹: ۴۳۲، ۴۳۳) از منظومه های مورد بررسی، حمله حیدری راجی نیز به افسانه شاهنامه سرایی فردوسی به خواست محمود اشاره کرده است (← راجی، ۱۳۸۳: ۲/۱۸۲/۴۱۱۷-۴۱۱۹)

معروف ترین زمان برای شاهنامه سرایی، سی سال است که بیت مشهور؛ اما الحاقی «بسی رنج بردم در این سال سی....»^۹ نیز در تداول و قبول عام یافتن آن موثر بوده است. با اینکه این زمان (سی سال) در پایان ترجمه بنداری هم آمده؛ ولی بنا بر برخی اشارات و قراین، بین ۲۵ تا ۳۰ سال به احتیاط علمی نزدیک تر است (← ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۸-؛ Khaleghi Motlagh, 1999: 516) نوری اژدری در غازان نامه (سروده ۷۵۸-۷۶۳.ق)

به همان سی سال معروف اشاره کرده است:

کشید ار به شهنامه سی سال رنج پی نام باقی و دینار و گنج^{۱۰}
 (نوری، ۱۳۸۱: ۲۶/۲۹۹)

موضوع تداول دیگر درباره شاهنامه، شمار بیتهای آن است. مستوفی نوشته که به مستند گفته خود فردوسی شاهنامه شصت هزار بیت است؛ ولی او در دست نویسهای تباه شده زمان خویش (اوایل سده ۵۸.ق) حدوداً پنجاه هزار بیت دیده و از همین روی کوشیده است با استفاده از چند نسخه تعداد ابیات را به شصت هزار برساند:

سخنهای او را شنیدم درست به قولی مفید و به لفظی درست

که بودش عدد شصت باره هزار همه بیتها چون دُر شاهوار
در آن نسخه ها اندر این روزگار کما بیش پنجاه دیدم شمار^{۱۱}
برون آوریدم یکی زان میان در او شد سخنها لطیف و عیان
به شش بار بیور سخن شد پدید که در اول آن بر سخن گسترد
(مستوفی، ۱۳۸۰: شانزده/۳۰۸-۳۱۰ و ۳۱۷ و ۳۱۸)

رقم شصت هزار برای شمار بیتهای شاهنامه که مأخوذ از دو بیت (یکی اصلی و دیگری الحاقی)^{۱۲} در شاهنامه است و از منابع کهن در آثاری چون: مقدمه معجم شاهنامه، ترجمه بنداری و مقدمه نسخه بریتانیا (۶۷۵ه.ق) دیده می شود (← آیدنلو، ۱۳۸۵: ۷۸) عددی کلی و تقریبی است؛ زیرا کهن ترین دست نویس کامل شاهنامه (لندن/ بریتانیا ۶۷۵ه.ق) به شمارش دقیق یکی از شاهنامه پژوهان (۴۹۹۱۸) بیت است (← فردوسی، ۱۳۷۹: کتاب صفر، ص ۹۳) و متن تصحیح علمی- انتقادی خالقی مطلق و همکارانشان نیز در مجموع (۴۹۵۳۰) بیت است. جالب تر اینکه به رغم ادعای مستوفی در باب فراهم آوردن نسخه ای شصت هزار بیتی، شاهنامه او که نسخه ای از آن به صورت عکسی در حاشیه ظفرنامه اش چاپ شده (۴۸۹۴۰) بیت است (← فردوسی، ۱۳۷۹: کتاب صفر، صص ۹۲-۹۳) نه شصت هزار.

نظامی عروضی در چهار مقاله که از قدیمی ترین اسناد فردوسی شناسی است آورده که پس از تقدیم شاهنامه به محمود در غزنین، بر اثر بدگویی حاسدان و مخالفان، سلطان تنها بیست هزار درم به فردوسی پاداش داد و فردوسی «بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد فقاعی بخورد و آن سیم میان حمّامی و فقاعی قسم فرمود» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۹ و ۸۰) این گزارش بعدها دستمایه داستان «بی اعتنائی محمود به شاهنامه و پرداختن صله ای درخور به فردوسی» قرار گرفته و بسیار شاخ و برگ یافته است. از پیروان فردوسی، نظامی در چند منظومه خویش (هفت پیکر، اسکندرنامه و خسرو و شیرین) با مصراعها و تعبیراتی نظیر «بخل محمود و بذل فردوسی» و «بازستاندن حق شاهنامه از محمود» به این روایت توجه کرده است (← نظامی، ۱۳۷۸: ۶۲۸/۴۷ و ۱۳۲۷/۱۵) در این دو بیت نیز محتملاً اشاره او مربوط به ماجرای «فقاع نوشی فردوسی» در چهار مقاله است^{۱۳} که بعدها

در ابیات هجونا‌مه هم راه یافته است:

وگر با تو دم ناساز گیریم چو فردوسی ز مزدت باز گیریم
توانی مهر یخ بر زر نهادن فقاعی را توانی سر گشادن
(همان، ۱۳۱/۲۲، ۲۲)

نظامی یک بار هم در شرفنامه از «زر پیلوار محمود» سخن گفته است که شاید ناظر بر پشیمانی محمود و فرستادن «یک پیلوار زر» برای فردوسی در معدودی از منابع؛ از جمله مقدمه سوم شاهنامه (← ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۳۸) باشد.

به نام تو زان کردم این نامه را که زرین کند نقش تو خامه را
زر پیلوار از تو مقصود نیست که پیل تو چون پیل محمود نیست
(همان، ۱۱۷۳/۳۶، ۳۷)

تقریباً تمام منابع احوال فردوسی نوشته اند که پس از این رفتار محمود، فردوسی ابیاتی در شکایت از او سرود. این هجونا‌مه که نباید در اصالت آن تردید کرد (در این باره، ← ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۴۲-۱۴۴؛ Khaleghi Motlagh 1999 a, 523) در طول زمان به عرصه ظهور احساسات فردوسی دوستی مردم ایران تبدیل شده و با ابیاتی بر ساخته یا برگرفته از بخشهای دیگر شاهنامه بر شمار آن (حتی تا ۱۶۰ بیت) افزوده شده است. در شهریارنامه چاپ همایی که قسمت کوچکی از این منظومه است سراینده (مختاری) در پایان اثر به صورت پوشیده و گذرا به داستان هجویه سرایی فردوسی اشاره کرده است:

وگر هدیه ندهی ایا شهریار نرنجم که هستی خداوندگار
زبان من از هجو کوتاه باد همیشه ثناگوی این شاه باد
(مختاری، ۱۳۴۱: ۸۳۲)

ریاحی بر اساس شهرت انتساب شهریارنامه به عثمان مختاری غزنوی، شاعر روزگار غزنویان، این ابیات را قدیمی ترین اشاره به هجونا‌مه فردوسی دانسته اند (← ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۱۹)؛ ولی تحقیقات بعدی خود همایی ثابت کرد که مختاری سراینده شهریارنامه همان مختاری معروف عصر غزنوی که دیوانش هم به تصحیح ایشان چاپ شده است، نیست و

هویت واقعی و زمان زندگی این گوینده فعلاً نامعلوم است (← همایی، ۱۳۶۱: ۳۶۷-۳۹۹)

در خاوران نامه آمده است که پس از وفات فردوسی، خداوند:

به فردوس مأوای او ساز کرد به یک بیت او را سرافراز کرد
«جهان را بلندی و پستی تویی همه نیستند آنچه هستی تویی»
(خوسفی، ۱۳۸۲: ۶۵/ ۳۳۹، ۳۳۸)

داستان آمرزیدگی و بهشتی شدن فردوسی به خاطر سرودن یک بیت توحیدی در ظفرنامه مستوفی و اثر دیگر او تاریخ گزیده هم آمده است^{۱۵} (← مستوفی، ۱۳۸۰: هجده و نوزده/ ۳۶۱-۳۹۱؛ همو، ۱۳۸۱: ۶۶۱) و در آنجا روایت به این صورت است که ابوالقاسم کرکانی/ کرگانی از نماز خواندن بر پیکر فردوسی به این بهانه که او ماح کافران و گبران بود، پرهیز می کند^{۱۶} و شب هنگام فردوسی را با حله‌های بهشتی در روضه رضوان می بیند. فردوسی می گوید که خداوند او را به سبب بیتی بخشوده است. از میان مآخذ فردوسی شناسی که تا امروز شناخته و بررسی شده است، قدیمی ترین منبع داستان به خواب دیدن واعظ، فردوسی را در بهشت و آمرزش شاعر با یک بیت اسرارنامه عطار است که فقط نام شیخ را آورده و گفته که آن بیت، توحیدیه بوده است (← عطار، ۱۳۸۶: ۲۲۹ و ۲۳۰/ ۳۲۰۵-۳۲۲۸) این روایت در منابع مقدم بر اسرارنامه دیده نمی شود و چهار مقاله تنها از ممانعت مذکر طبرانی از دفن فردوسی در گورستان مسلمانان سخن گفته است (← نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۳) از این روی محتمل است که مآخذ عطار، روایات شفاهی/ عامیانه رایج در نیشابور باشد؛ ولیکن پس از اسرارنامه، غیر از ظفرنامه و تاریخ گزیده، آثار دیگری چون مقدمه شاهنامه بایسنغری، تذکره الشعرا، نفایس الفنون آملی، مجمل فصیحی، مجالس النفائس، آتشکده آذر، معارف الحقیقه نعمت الله بن رحمت الله شیرازی و انیس الشعرا هم این داستان را نقل کرده‌اند (برای گزارش این منابع به ترتیب، ← ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۱۶؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۴؛ پورجوادی، ۱۳۷۲: ۱۲۱، زیرنویس ۸۶؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۵۰ و ۳۱۴؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۴۰؛ صیدی، ۱۳۸۵: ۴۴ و ۴۳؛ محمد بن عبدالحق بن معروف،

۱۳۸۳: ۲۴۴) و در بیشتر این منابع جز از اسرارنامه و مقدمه بایسنغری، بیت موجب آمرزش، همان است که در خاوران نامه آمده:

جهان را بلندی و پستی نویی

ندانم چهای هر چه / همه نیستند آنچه/ هستی نویی

از دستنویسهای شاهنامه این بیت در دو نسخه قاهره (۷۹۶ه.ق) و انستیتوی خاورشناسی (۲) به نام فردوسی آمده (← مسکو ۲۵۴/۴ / زیرنویس ۱۱) و در دستنویس توپقاپوسرای (۷۳۱ه.ق) بالای سرنویس «گفتار اندر ستایش خرد» به خطی غیر از خط متن نسخه افزوده شده است (برای تصویر آن، ← خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۶۶) در تصحیح خالقی مطلق، در نسخه بدل‌های بخشی که بیت مورد بحث در چاپهای دیگر (مانند: بروخیم، دبیرسیاقی و ژول مول) در آنجا آمده است (داستان گرفتار شدن خاقان چین به دست رستم) به این بیت الحاقی و بود و نبود آن در دست نویسها اشاره‌ای نشده است (← خالقی ۲۳۸/۳ / زیرنویس ۱۹) تقریباً عین این بیت در آغاز شرف نامه نظامی آمده (← نظامی، ۱۳۷۸: ۹۱۲ / ۲) اما یکی از شاهنامه پژوهان در گفتگویی خاطر نشان کرده اند که بیت را در شعری پیش از نظامی هم دیده‌اند (← جهانبخش، ۱۳۷۴: ۱۲)

در هر حال به استناد نسخ معتبر شاهنامه این بیت با وجود اشتباه آن به نام فردوسی و برخلاف نظر یکی از محققان (← تاکی، ۱۳۷۹: ۵۰، ۵۱) از فردوسی نیست و حتی مستوفی که خود آن را در مقدمه ظفرنامه و تاریخ گزیده به نام فردوسی آورده، در شاهنامه ویراسته اش در محل مربوط (گرفتار شدن خاقان چین به دست رستم) نیاورده است (← مستوفی، ۱۳۷۷: ۵۲۲)

راجی کرمانی علت بخشودگی و بهشت نشینی فردوسی را به صورت دیگری آورده است. به گزارش او:

چو زان داستان گرد کرد این سه فرد	به شان علی اندر آن درج کرد
«چه گفت آن خداوند تنزیل وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کین سخن را ز اوست^{۱۷} تو گویی دو گوشم بر آواز اوست»
 به گیتی بر او گوهر افشاندند به فردوس فردوسیش خوانده اند
 (راجی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۸۴ - ۴۱۶۱ - ۴۱۶۶)

سپس خود راجی افزوده که چون چندین هزار بیت درباره امام علی (ع) سروده است، پس:
 ز بحر گنه اندر آیم کنار شوم همچو فردوسی امیدوار
 (همان، ۲/ ۱۸۴ - ۴۱۷۰)

اینکه فردوسی به دلیل نظم آن سه بیت به بهشت رفته است؛ اگر تصور شاعرانه و استدلال راجی درباره ارج و اهمیت مدح حضرت علی (ع) نباشد، در حدود بررسی های نگارنده، در سایر مآخذ تاریخی و ادبی نیامده و روایت منفردی است. تنها در یکی از داستانهای مردمی، به تلویح و نه تصریحاً بهشت نشین بودن فردوسی به موجب ذکر نام امام علی (ع) در شاهنامه دانسته شده است یا حداقل از فحوای داستان چنین استنباط می شود (← انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۴۲ - ۴۴) همه متابعی که روایت آموزش فردوسی به خاطر این بیت را آورده اند، آن را یک بیت توحیدی - و نه ابیات ستایش علی (ع) - دانسته اند و همه آنها نیز در تعیین بیت (جهان را بلندی و پستی تویی...) همداستانند. فقط در یکی از نسخه های تاریخ گزیده درباره بیت سبب رحمت این توضیح آمده است که: «و به قول اصح این بیت است: به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه برنگذرد» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۶۶۱ و ۶۶۲ متن و حاشیه) در مقدمه منشور بعضی از چاپهای سنگی شاهنامه هم این دو بیت به عنوان بیت (!) توحیدی فردوسی آورده شده است:

ستایش کنم ایزد پاک را که گویا و بینا کند خاک را
 به موری دهد مالش نره شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر
 (فردوسی، ۱۲۷۲: ۱۲)

بنابر این نگارنده حدس می زند که گزارش واحد حمله حیدری احتمالاً برگرفته از روایات (مکتوب یا شفاهی) زندگی فردوسی نیست؛ بلکه تلقی و توضیح خود راجی است که خواسته بر حقانیت مذهب شیعه و نیز تشیع فردوسی تأکید کند.

نظامی در مقدمه خسرو و شیرین یادآور شده که چون فردوسی به هنگام نظم این داستان در شاهنامه، شصت ساله بوده است و شور و انگیزه پرداختن به جنبه عاشقانه روایت را نداشته، از تفصیل عشق‌بازی خسرو و شیرین تن زده است:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است حدیث عشق از ایشان طرح کرده است
چو در شصت افتادش زندگانی خدنگ افتادش از شصت جوانی
به عشقی که در شصت آمد پسندش سخن گفتن نیامد سودمندش
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۴۲/۴۹-۵۱)

فردوسی در حدود داستان خسرو و شیرین (دقیقاً ۱۹۸ بیت پس از روایت ازدواج این دو طبق چاپ خالقی مطلق) از ۶۶ سالگی خود یاد کرده (← خالقی ۸/۸۸/۳۷۰۷) و احتمالاً «نظامی به رعایت وزن شعر و قرینه دادن با شصت- شصت سالگی آورده است» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۱۷، زیرنویس ۱) با این حال اشاره او که فردوسی در شصت سالگی، دچار پیری و دل‌مردگی و رنجوری بوده، برپایه ابیات شاهنامه درست است^{۱۸} ولی این توضیح که نبود ماجراهای دلدادگی خسرو و شیرین هم در شاهنامه برخاسته از تبعات سالخوردگی فردوسی بوده، پذیرفتنی نیست و همان گونه که زرین کوب نیز تصریح کرده است، شاید علت اصلی این موضوع نبودن این بخش از داستان در منبع / منابع فردوسی بوده است (← زرین کوب، ۱۳۷۷: ۹۶)

در همین مقدمه (خسرو و شیرین) به دنبال آن سه بیت، نظامی فردوسی را «مرد غازی» نامیده است:

در آن جزوی که ماند از عشق‌بازی سخن راندم نیت بر مرد غازی
(۵۳/۱۴۲)

وحید دستگردی «غازی» را در این بیت به معنای معروف آن گرفته اند (← نظامی، ۱۳۷۸: ۳۷۴ و نیز، ← نظامی، ۱۳۶۶: ۷۸۶) که اگر چنین باشد؛ به مناسبت درونمایه رزمی شاهنامه و حماسه سرایی فردوسی بر او اطلاق شده است؛ اما آیا شاعر حماسه سرا را به صرف نظم داستانهای پهلوانی، جنگجو آن هم با واژه ای اصطلاحی یعنی غازی/ جنگاور

دینی نامیدن می‌تواند دقیق باشد؟ یا اینکه «غازی» در اینجا به معنای دیگر واژه یعنی «معرکه گیر» به کار رفته و مراد نظامی از دادن عنوان «مرد معرکه گیر» به فردوسی، هنگامه آرای و شورانگیزی او در میدان سخن (معرکه سالار نظم و داستان سَرای) بوده است؟

ج) خرده گیری بر فردوسی و شاهنامه

در برخی از منظومه‌های پس از شاهنامه، از جهات و دیدگاه‌های گوناگون، بر فردوسی و شاهنامه ایرادهایی گرفته و تعریضهایی زده شده است. کلیت این خرده گیری، بی در نظر داشتن انواع، علل و موضوعات آن، با چگونگی رویکرد فردوسی به سلف خویش، دقیقی، قابل مقایسه است که هم او را به عنوان «رهبر» خود ستوده^{۱۹} و هم از سستی سخنش انتقاد کرده است.^{۲۰} پیروان و مقلدان فردوسی نیز به سان خود او، هم استاد و پیشگام خویش را بزرگ داشته اند و هم در مواردی بر او و سروده اش خرده گرفته و تاخته اند.

اسدی در مقدمه گرشاسپ نامه پهلوان اصلی شاهنامه، رستم، را به سبب شکستهایش نکوهش می‌کند و گرشاسپ جهان پهلوان بزن بهادر و شکست ناپذیر منظومه خود را برتر و دلیرتر از او می‌داند:

ز رستم سخن چند خواهی شنود	گمانی که چون او به مردی نبود
اگر رزم گرشاسب یاد آوری	همه رزم رستم به باد آوری
همان بود رستم که دیو نژند	بیردش به ابر و به دریا فکند
سُتّه شد ز هومان به گرز گران	زدش دشتبانی به مازندران
زبون کردش اسپندیار دلیر	به کشتیش آورد سهراب زیر
سپهدار گرشاسب تا زنده بود	نه کردش زبون کس نه افکنده بود

(اسدی، ۱۳۱۷: ۱۹/۶-۱۱)

این تلقی اسدی را به تعبیری می‌توان تقابل نگاه اساطیری با برداشت حماسی دانست. بدین معنی که او با ذهنیتی اسطوره گرا و افسانه (عجایب المخلوقات) پسند جهان پهلوان واقعی را یلی می‌داند که به تنها، تن خویش از عهده همه نبردهای سهمناک، پیروزمندانه برآید. این است که گرشاسب منظومه او بیشتر یک پهلوان اساطیری، فرازمینی و غول آسا

یا ایزدگونه است^{۲۱} در حالی که رستم چون زاده و بالیده محیط «حماسی» شاهنامه است، و حماسه در سنجش با اساطیر و افسانه های وهمناک به زندگی انسان خاکی نزدیک تر است، برخلاف گرشاسپ اسدی یا سام در سام نامه، شخصیتی آبر انسانی و غیرعادی نیست و صرف نظر از ویژگی ها، بن مایه ها و اغراقهایی که جزو ذات حماسه است، در بسیاری از حالات نظیر مهر و کین و سوگ و نیرنگ و عجز و ناله و.... همچون انسانی عادی تصویر می شود و دقیقاً از همین روی است که خواننده / شنونده، رستم شاهنامه را بیشتر از گرشاسپ اسدی می پسندد و با او احساس نزدیکی و اشتراک می کند. همه مواردی که اسدی به نشانه ضعف و زبونی رستم برشمرده، خصوصیات طبیعی پهلوان روایت حماسی است که پیروزی و شکست را توأمان دارد. به نظر خالقی مطلق این قیاس اسدی «سنجشی است دست کم از دید امروزی ما ساده لوحانه» (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۱۴)^{۲۲}

او در جای دیگر سربسته، به فردوسی اعتراض می کند که چرا روایات پهلوانی گرشاسپ را در شاهنامه نیاورده و موجب فراموشی آنها شده است:

به شهنامه فردوسی نغزگوی	که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود	از این داستان یاد ناورده بود
نهالی بُد این رسته هم زان درخت	شده خشک و بی بار و پژمرده سخت
من اکنون ز طبعم بهار آورم	مر این شاخ نوراً به بار آورم
(همان، ۲۰/۱۶-۱۹)	

دیدگاهی که اسدی بر مبنای آن به نقد پوشیده فردوسی پرداخته است، به طور کلی در قالب یک ویژگی عام در فرهنگ شاهنامه خوانی مردم ایران می گنجد و آن علاقه یا حتی اعتقاد به ضرورت بودن / گردآوری همه روایات ملی-پهلوانی ایران در شاهنامه و به نام فردوسی است. به همین دلیل است که دست نویسهایی از شاهنامه وجود دارد که روایات بسیاری از منظومه های پهلوانی پس از فردوسی در آنها آمده و به تعبیر خالقی مطلق «شاهنامه کلان» است (← خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۶۷) ایراد این تصور سنتی و به تبع آن، نظر اسدی این است که توجه نداشته اند، فردوسی در نظم شاهنامه، پیرو منابع منثور خویش

بوده و حتی به دلایل مختلفی مانند حفظ وحدت موضوعی و روایی شاهنامه و پرهیز از پراکندگی داستانهای آن، در مواردی هماهنگی سازی روایات با موازین عقلانی و دینی زمان خود، نگرانی از پایان یافتن زندگانی و ناقص ماندن کار (تکرار تجربه و سرنوشت دقیقی) و.... از میان مآخذ خود و اخباری که احتمالاً در اختیار داشته یا می توانسته است به دست بیاورد، اقدام به انتخاب می کرده است.^{۲۳}

درباره داستان مورد نظر اسدی، اگر این حدس را بپذیریم که روایات گرشاسپ در منابع فردوسی بوده و او از آنها آگاهی داشته است، به گمان نگارنده علت حذف آنها از شاهنامه یکی نگهداشت نظم و وحدت داستانی شاهنامه بوده که با آوردن آنها هم بر حجم کتاب افزوده می شد و هم در بخشهایی از پادشاهی ضحاک و فریدون روند روایات شاهنامه از مسیر ملی خود بیرون می افتاد و به گزارش پهلوانی های فردی مشخص می پرداخت؛ حال آنکه یکی از تفاوت های شاهنامه در مقام حماسه ملی ایران با منظومه های پهلوانی پس از آن، در این نکته مهم است که شاهنامه اخبار پهلوانی را در قالب و بستر ملی روایت می کند و مثلاً دلاوری های رستم، همه به هدف دفاع از میهن و نظام شهریاری ایران است؛ ولی آثار دیگر پهلوان نامه هایی شخصی اند. برای نمونه، سفرهای گرشاسپ و فرامرز در جزایر هند و پرخاشگری های سام در چین و خاور زمین، هیچ نیت ملی - میهنی ندارد و لذا با هدف و ساخت داستانی شاهنامه مغایر است. دیگر اینکه حضور نمایان یلانی چون گرشاسپ و سام همچنان که پیشتر سایر پژوهندگان نیز متذکر شده اند (← بهار، ۱۳۷۴: ۹۹) شخصیت و پایگاه پهلوانی رستم را کم رنگ تر می کرد و این با خواست و پسند فردوسی مطابق نبوده است. این را هم باید افزود که اگر فردوسی می خواست به روایات پهلوانان سیستان، غیر از رستم، بپردازد. طبعاً باید علاوه بر گرشاسپ، داستانهای سام و فرامرز و برزو و.... را نیز به نظم می کشید و در این صورت شاهنامه به جای مجموعه تقریباً منسجم و منظم کنونی، تنها کشکولی از روایتهای پراکنده پهلوانی بود که اگر موجب نقد و اعتراض اسدی نمی شد، مسلماً از نظر محققان و منتقدان امروزی درخور انتقاد بود.

اسدی و ناظران پس از فردوسی، به جای خرده گیری بر او، باید از فردوسی

سپاسگزاری هم می کردند که با نسرودن اخبار ملی-پهلوانی دیگر، موضوع و مجال برای داستان سرایی آنها باقی گذاشته است. نظامی هوشیارانه به این نکته و اجتناب آگاهانه فردوسی از طولانی شدن سخن (حفظ وحدت و نظم شاهنامه) توجه کرده و در دیباجه شرفنامه گفته است:

اگر هرچه بشنیدی از باستان بگفتی دراز آمدی داستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود همان گفت کز وی گزیرش نبود
دگر از پی دوستان زله کرد که حلوا به تنها نشایست خورد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۹۳۱/۱۲۰-۱۲۲)

اما خود او در جای دیگری از شرفنامه؛ ظاهراً از منظری دیگر به فردوسی اعتراض کرده است. در این دو بیت:

سخن سنجی آمد ترازو به دست درست زراندد را می شکست
تصرف در آن سکه بگذاشتم کزان سیم در زر خبر داشتم
(همان، ۹۴۹/۴-۳)

اگر چنان که احتمال داده‌اند منظور از «سخن سنج»، «فردوسی» و خواست از مصراع دوم بیت نخست، نقد او بر هزار و چند بیت دقیقی باشد (← نظامی، ۱۳۷۸: ۱۱۹۶، توضیح وحید دستگردی؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۶۴) نظامی به فردوسی طعنه زده که چرا سخنان ارزشمند (درست زر) پیشرو خویش را نقد کرده و یادآور شده است که خود، لابد درباره سلفش فردوسی، چنین کاری نخواهد کرد.

در همین منظومه (شرفنامه) نظامی در اشاره به معتقدات مذهبی خویش گفته است:

گهرخر چهارند و گوهر چهار فروشنده را با فضولی چه کار
به مهر علی گرچه محکم پیم ز عشق عمر نیز خالی نیم
همیدون در این چشم روشن دماغ ابوبکر شمع است و عثمان چراغ
بدان چار سلطان درویش نام شده چار تکبیر دولت تمام
(همان، ۹۲۱/۶۷-۷۰)

خالقی مطلق حدس زده است که نظامی در اینجا احتمالاً به شیعه مذهبی فردوسی تعریض زده و ضمن توجه به بیت نامدار او در مدح امام علی (ع)^{۲۴} در بیت دوم، تأکید کرده است که برخلاف حکیم توس دوستدار ابوبکر و عمر و عثمان نیز هست (← خالقی مطلق، ۱۳۷۱: ۶۶۳ و ۶۶۴) نمونه ای دیگر از خرده گیری های عقیدتی نظامی بر فردوسی؛ ظاهراً این بیت از مخزن الاسرار است:

دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که بدیده نگفت
(همان، ۸ / ۵۵)

و در آن محتملاً با بیانی درشت به بیت مشهور دیگری از مقدمه شاهنامه تاخته است (← مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۵۳۹) بیتی که در چهار مقاله (ص ۷۸) بدگویان گواه اعتزال فردوسی دانسته‌اند:

به بینندگان آفریننده را نینسی مرنجان دو بیننده را
(خالقی ۱ / ۳ / ۵)

از سایر مقلدان فردوسی، میرزا محمدعلی طوسی (معروف به فردوسی ثانی) در شاهنامه نادری تلویحاً از چشم داشت مادی بیش از اندازه فردوسی از محمود انتقاد کرده است: توقع چو فردوسی ام نی ز شاه که محکوم گردم بسی سال و ماه (باستانی پاریزی، ۱۳۷۲: ۱۱۰)

انتقاد مبتنی بر این موضوع (تقدیم شاهنامه به محمود) در دو بیت از قاسمی گنابادی هم به نظر می رسد:

جهان را ساخت پر از در مکنون چه حاصل زان که بودش همت دون
ز دونی گر نبودی چون زبونان نکردی آرزو کامی ز دونان
(یاحقی، ۱۳۸۷: ۶۱)

عبدالحسین میرزا از لشکریان عهد مظفرالدین شاه هم در سالارنامه اش، ضمن احترام به پیشگامی و استادی فردوسی این ایراد را بر او گرفته که در ذکر اسامی شاهان و کسان ملی ایران دچار سهو و تحریف شده و نام همه پادشاهان را به ترتیب نیاورده است:

در آن نامهایی که او گفته است بسی سهو و تحریفها رفته است
همان در زمانهای شاهان پیش بسی کرده تلفیق از کم و بیش
نیاورده نام شهان را تمام به ترتیب از ایشان نبرده است نام
(رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/۱۹۶)

این انتقاد باز ناشی از همان ویژگی سنتی در شاهنامه خوانی؛ یعنی علاقه مندی به بودن همه اخبار ملی-پهلوانی در شاهنامه و نیز بی توجهی به مسأله استفاده و پیروی فردوسی از مآخذ منثوری است که طبعاً نمی توانسته شامل همه گزارشهای متنوع تاریخ روایی (با تمام اختلافها در جزئیات) باشد.

یکی از تلقیات گوناگون درباره شاهنامه در فرهنگ ایران، انتقاد از درونمایه به اصطلاح مغانه (ایران پیش از اسلام) آن و برتری دادن داستانهای دینی-مذهبی و منظومه های مربوط به این نوع روایات بر آن است. پیشینه این گونه تقابل یا حداقل منشأ به وجود آمدن این تصور در ادوار سپسین به صدر اسلام می رسد که نصر بن حارث با بازگویی داستان رستم و اسفندیار در پی اسلام ستیزی و انصراف مردم از قرآن و سخنان پیامبر (ص) بود (← امیدسالار، ۱۳۷۸: ۹۳-۱۱۲) برپایه همین دیدگاه است که شیخ ابوالقاسم کرکانی/ کرگانی در داستانها به دستاویز اینکه فردوسی مادی کافران و گبران بوده است، بر جنازه او نماز نمی گزارد و واعظ طبرانی مانع از به خاک سپرده شدنش در گورستان مسلمانان می شود و باز از همین روی است که قزوینی رازی در کتاب معروف النقص بر راویان داستانهای شاهنامه تاخته و آنها را بازمانده و پیرو بدعت بنی امیه و بنی مروان، در وضع و نقل روایات رستم و سهراب و اسفندیار و زال و... به منظور انکار شجاعت حضرت علی (ع) دانسته است (← محجوب، ۱۳۸۱: ۱۲۱۴) قاضی برهان الدین ابونصر مسعود بن مظفر در حدود (۶۰۸ ه.ق) «انبیانامه» را در برابر شاهنامه سروده (← محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۳۶۴-۳۶۶) و شیخ حسن کاشی، شاعر شیعی سده های ۷ و ۸ هجری در کتاب تاریخ محمدی، شاهنامه را «قصه مجاز» و «گنه نامه» خوانده و از نقل آن برمسلمانان پرهیز داده است. او به دوستداران منظومه های فارسی سفارش کرده که به جای شاهنامه، اخبار

پیامبر (ص) و امامان (ع) بخوانند (← جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۲۰ و ۱۲۱)

خرده‌گیری بر شاهنامه و ردّ و نقد آن، از این منظر در شماری از منظومه‌های دینی و تاریخی پس از فردوسی نیز دیده می‌شود و کهنترین شاهد آن در علی‌نامه ربیع است که آشکارا، شاهنامه را «مغ‌نامه» آکنده از هزل و فسوس نامیده و خواندن آن را تدبیر کینه‌ورزان برای تباه کردن سخنان و احوال مردان دین دانسته است. ابیات زیر از سال (۴۸۲ ه.ق) قدمت این گونه خرده‌گیری بر شاهنامه و به طور کلی پندار تضاد عناصر / داستانهای ملی و دینی را در ذهن و زبان برخی از فرهیختگان ایرانی بخوبی نشان می‌دهد:^{۲۵}

به شهنامه خواندن مزین لاف تو	نظر کن در آثار اشراف تو
تو از رستم و طوس چندین مگوی	در این کوی بیهوده گویان مپوی
که مغ‌نامه خواندن نباشد هنر	علی‌نامه خواندن بود فخر [و] فر
..... به شهنامه خواندن پرداختند	کسانی که این مکر بر ساختند
بکردند این حيله اصحاب کین	نه ضایع شود گفت مردان دین

(برگ ۸۲a)

..... ز شهنامه [و] رستم و گیو و طوس	شنیدی بسی زرق و هزل و فسوس
..... اگر چند بُد رستم او مرد مرد	چو گردی بُدی با علی در نبرد

(برگ ۱۲۹a)

..... ز شهنامه و رستم و گیو و طوس	سخن نشنود وین مگر بر فسوس
علی‌نامه خواند زفان خرد	که تا زو به هر دو جهان برخورد

(برگ ۱۸۰b)

سَراینده یوسف و زلیخا- که احتمالاً ناظمی به نام شمس است و تا مدتها به نادرست، فردوسی دانسته می‌شد^{۲۶}- در مقدمه منظومه خویش در ۲۹ بیت از زبان فردوسی، سخن گفته و از شاهنامه سَرایی (نامه‌های دروغ به تعبیر سَراینده) اظهار پشیمانی کرده و راه راست و سخنان درست را نظم اخبار پیامبران شمرده است. سؤال این است که آیا انگیزه ناظم، از انتساب چنین سخنانی به فردوسی (و به بیان عامیانه: حرف در دهان او گذاشتن)

تبرئه وی از گناه مدح گیرکان و به زعم خویش، دفاع از فردوسی در محیط متعصب زمان خود بوده است یا او نیز به تأثیر از اندیشه تقابل مسائل ملّی و دینی و ترجیح موضوعات دینی بر روایات پهلوانی ایرانی، در پی تخفیف شاهنامه و کسان آن برآمده است؟ نمونه‌هایی از ابیات او در اینجا آورده می‌شود:

از آن تخم کشتن پشیمان شدم	زبان را و دل را گره برزدم
نگویم کنون نامه‌های دروغ	سخن را به گفتار ندهم فروغ
... بر این می سزد گر بخندد خرد	ز من خود کجا کی پسندد خرد
که یک نیمه از عمر خود کم کنم	جهانی پر از نام رستم کنم
... دو صد زان نیززد به یک مشت خاک	که آن داستانها دروغ است پاک
چه باشد سخنهای برساخته	شب و روز اندیشه پرداخته
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستیشان نبند بیخ و بن

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۴-۳۶ / گزیده ۳۱-۵۹)

نوری اژدری، فردوسی را ستاینده کافران خوانده و محتوای منظومه خود را از نظر پرداختن به شخصیتی واقعی و مسلمان (غازان) برتر از شاهنامه معرفی کرده است:

به شهنامه فردوسی ار کرد یاد	شهان را چو کیخسرو و کیقباد
... گر او پیش از این کافران را ستود	به ممدوح بر وی مرا فخر بود

(نوری، ۱۳۸۱: ۲۶ / ۲۹۵ و ۲۹۸)

مشابه این تعریض (مادح کافران) در بیتی از قاسمی گنابادی هم دیده می‌شود:

اگر گفت فردوسی نامدار	حکایات جمعی ز دین بر کنار...
-----------------------	------------------------------

(باستانی پاریزی، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

آشوب هندی که دو بیت مشهور اما برافزوده «ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار...»^{۲۷} او را به خشم آورده بوده است؛ از سر تعصب تازی گرایی، فردوسی را «مغ مغ نسب» و «گبر آتش پرست» نامیده که «ز اسلام بیگانه با کفر خویش» بوده و آن سخن منسوب به او در نکوهش اعراب «کفر» است (برای این نکوهش نامه ←

ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۶۴ و ۴۶۵)

باذل مشهدی اثر خویش را به دلیل درونمایه مذهبی آن بالاتر از شاهنامه و منظومه‌های دیگر به شمار آورده است:

برآمد چه تیغ علی از نیام نه گرشپ ماند و نه رستم نه سام
.... بر آن نامه ها یافت بالاتری شدش نام از آن حمله حیدری
(باذل مشهدی: ۶)

راجی کرمانی نیز معتقد است که از آن همه حکایات رزم و بزم در شاهنامه، فقط سه بیت به کار فردوسی می‌آید (← راجی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۸۳ و ۱۸۴/ ۴۱۵۶-۴۱۶۶) و آن همان ابیات مدح امام علی (ع) است که پیشتر در بررسی داستان آمرزش و بهشتی شدن فردوسی ذکر شد. او در جای دیگر به خوانندگان توصیه می‌کند:

ز دستان رستم فراموش کن خدا را از این داستان گوش کن
(همان، ۱/ ۱۷۹ / ۳۴۰۷)

این تصوّر که شاهنامه در برابر محتوای منظومه‌های دینی؛ بویژه مثنوی‌های مربوط به حضرت علی (ع) بهایی ندارد، تنها ویژگی سراینده‌گان این آثار نیست و در میان برخی از ادبا و تذکره‌نویسان هم رایج است. برای نمونه والده داغستانی با اینکه حمله حیدری را به لحاظ هنر سخنوری در برابر شاهنامه «چراغ پیش آفتاب» می‌داند؛ ولیکن بر این باور است که «نظر به رتبه معنوی که مشتمل است بر غزوات.... علی بن ابی طالب علیه السلام.... صد هزار شاهنامه به بهای یک بیتش نمی‌ارزد» (والده داغستانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۴۱۳)

در موضوع مورد بحث (ترجیح منظومه‌های دینی بر شاهنامه) ابن حسام خوسفی معتدل‌تر از همه سراینده‌گان منظومه‌های دینی است و از این نظر در نقطه مقابل ربیع قرار دارد. او نه تنها برخلاف ربیع و ناظم یوسف و زلیخا به نکوهش و خوارداشت شاهنامه پرداخته است؛ بلکه در پایان منظومه که موضوع مذهبی منظومه اش را ارزشمندتر از داستانهای شاهنامه می‌داند، بیانش پوشیده و همراه با احترام مجدد به طبع توانای فردوسی است:

اگر طوسی از شاهنامه سخن به آرایش رستم افکند بن

سخن در بلندی به جایی رساند که اندیشه از درک آن بازماند
ولی نامه من به نام علی است می صافی من ز جام علی است
(خوسفی، ۱۳۸۲: ۳۱۵ / ۴۹۱۶-۴۹۱۸)

از صاحبان منظومه های تاریخی، فتحعلی خان صبا در شهنشاه نامه ضمن اشاره به رنج و هنر شاعری فردوسی، کوشش او و نظامی را به دلیل پرداختن به اخبار مغان، بیهوده و سزاوار سرزنش دانسته و در مقابل به سان نوری اژدری، منظومه خویش را از آن روی که گزارش احوال فتحعلی شاه قاجار و اخبار روزگار اوست، مهم تر از شاهنامه و آثار نظامی شمرده است. در این منظومه نیز «مغ نامه» بودن شاهنامه مبنای خرده گیری شاعر است:

نراند سخن مرد دانا شگفت به خود راه بیغاره باید گرفت
... سزد گر روانشان بود در فسوس چه استاد گنجه چه دانای طوس
اگرچه ز هر در بسی برده رنج ز پرمایه گوهر پراکنده گنج
ولی سر به سر بیهده رنجشان نه جز بهره اژدها گنجشان
... یکی زنده کرد آیت زند را ستایشگر آمد مغی چند را
(حمیدی، ۱۳۶۴: ۲۷)

این نکته را حتماً باید خاطر نشان کرد که در درازنای تاریخ و فرهنگ ایران، در برابر اندیشه ردّ و نقد درونمایه شاهنامه و متهم شدن فردوسی به مدح مجوس، جریان غالب و عام، نگاه میانه رو به شاهنامه و پذیرش تلفیق معتدل عناصر ملی و مذهبی بوده است.^{۲۸} چنان که بسیاری از شعرا، حتی کسانی چون ربیع که شاهنامه را مغ نامه نامیده اند، از شخصیتها و داستانهای شاهنامه، به منظور ستایش و توصیف پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) بهره گرفته اند.^{۲۹} و تخیل دور پرواز عامه مردم که بزرگان ملی و دینی خود را به دیده احترام می نگریسته، در روایات گوناگون، رستم را به رویارویی با حضرت علی (ع) کشانیده و سرانجام هم به مذهب شیعه درآورده است تا مبادا ساحت جهان پهلوان محبوبشان به تعریض غرض ورزان یا تهمت الحاد آلوده شود!^{۳۰}

(د) به خواب دیدن فردوسی

از میان سرایندگان پس از شاهنامه ابن حسام خوشفی، در بخشی از منظومه خویش گزارش «به خواب دیدن فردوسی» را آورده و گفته است که نیم شبی از شبان بهاری فردوسی را در سرایی چون بهشت می بیند و از او همّت می طلبد. فردوسی با گفتارش خاطر ابن حسام را شاد می کند و سحرگاه که او از خواب برمی خیزد به فرخندگی نفس حکیم «دل[ش] مخزن گنج اسرار گشت»

معتبرتر از زلف مشکین یار	خجسته شبی از شبان بهار
چه گلها کزان خواب بر من شکفت	...همان شب یکی خواب دیدم شکفت
ز سویی دگر سبزه و آب و کشت	سرایی بدیدم چو خرم بهشت
همی گشت فردوسی اندر چمن	...خرامان به پای گل و نارون
ردایی فروهشته از پرنیان	بر او جبّه صوف چون صوفیان
میانه به بالا نه بالا نه پست	یکی شمله بر سر عصایی به دست
گرفته سمن دامن سنبش	بنفشه دمیده به باغ گلش
بجز من که داند که چون آمدم	از آن کاخ خرم برون آمدم
در آوردم او را به آغوش تنگ	برفتم به نزدیک او بی درنگ
بدادی به شهنامه داد سخن	بدو گفتم ای اوستاد سخن
که در سینه توست عقد لال	...برم بر بر خویش لختی بمال
تو دانی که مشتاق دیرینه‌ام	زمانی بنه سینه بر سینه‌ام
ز لطف تو هست این قدر کافیم	صفایی ده از سینه صافیم
برم بر بر و دوش بر دوش او	دمی چند بودم در آغوش او
ز یادم برفت آنچه او یاد کرد	به گفتارها خاطرم شاد کرد
خیال شبانه به چشم اندرم	سحرگه ز خواب اندر آمد سرم
خرد را سر خفته بیدار گشت	دلم مخزن گنج اسرار گشت
جوان شد به پیرانه سر خاطر	ز پستی بلندی گرفت اخترم

(خوسفی، ۱۳۸۲: ۱۹۹ و ۲۰۰/گزیده ۲۷۱۶-۲۷۵۲)

این گزارش مشابه و یادآور «به خواب دیدن فردوسی، دقیقی را» ست (← خالقی ۵/ ۷۶، ۷۵/ ۱-۱۲) و شاید ابن حسام نیز به تقلید از فردوسی، چنین داستان یا واقعیتی (؟) را در

منظومه خویش آورده است. ضمن اینکه نمی توان تأثیر افسانه به خواب دیدن ابوالقاسم کرکانی / کرگانی، فردوسی را در بهشت، در پرداختن بخشی از روایت خواب دیدن ابن حسام یعنی خرامیدن فردوسی با صوف و ردایی بر تن و دستاری به سر در گلشنی بهشت آسا را نادیده گرفت. در رویای شیخ نیز فردوسی با تاجی زمردین و لباسی سبز در جنت ظاهر ظاهر می شود.

غیر از ابن حسام، شمس طیبی شاعر اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هم در ابیاتی از او که در آثار الوزرا عقیلی (تألیف سده نهم) آمده، مدعی به خواب دیدن فردوسی شده است (برای ابیات مربوط ← دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۵۲؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۰۷، ۳۰۸) همچنین شاعری به نام صاحب در مثنوی دلگشا (سروده ۷۲۰ ه.ق) علت سرایش منظومه خویش را به خواب دیدن فردوسی و تشویق او ذکر کرده است. او یک بار نیز اشاره کرده که فردوسی در خواب وی را به تنبّه از کار گذشتگان و توجّه به سپنجی بودن گیتی سفارش کرده است. (← یاحقی، ۱۳۸۷: ۵۹ و ۶۰)

از پیروان فردوسی جز از ابن حسام (در خواب) حمدالله مستوفی نیز برای سرایش منظومه اش به فردوسی التجا کرده و از روان او همت و مدد خواسته است:

به فردوسی آن مرد شیرین سرا	کنم هم در این داستان التجا
ز روح و روانش در این داستان	مدد خواهم از عالم راستان
مگر از پی دولت آن روان	شود گفته من لطیف و روان

(مستوفی، ۱۳۸۰: هفده / ۳۴۳-۳۴۵)

ه) ادعای برابری با فردوسی و برتری بر او

شمار معدودی از سرایندگان منظومه های پس از شاهنامه، خود را در سختوری هم پایه فردوسی خوانده و حکیم طوس را آفرین گوی نظم و بیان خویش دانسته اند. مثلاً نوری اژدری لاف زده که «نه شهنامه بر نام او شد تمام» و خطاب به خود گفته «کزو کم نه ای در سخن گستری» (نوری، ۱۳۸۱: ۲۵ / ۲۶۸، ۲۶۹) هاتفی خرجردی خود را «فردوسی زمان» نامیده و شهرت خویش را از فردوسی بیشتر دانسته است. (← هاتفی خرجردی، ۱۳۸۷: ۴۷ / ۵۶۶، ۵۶۷) راجی کرمانی معتقد است که به خاطر نظم حمله حیدری:

به فردوس آید ز خلد برین ز فردوسیم صد هزار آفرین^{۳۱}
(راجی، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۸۰ / ۳۴۴۸)

منتخب السادات یغمایی در منظومه فتح نامه نایی از آثار عصر ناصرالدین شاه، در عین تعظیم مقام فردوسی، طبع شعر خود را به توانایی فردوسی و ماندگاری اثرش را چون شاهنامه دانسته است:

مرا طبع شعری چو فردوسی است قلم در کفم اژدر موسی است
مرا این قلم نیزه رستم است چو من شاعر اکنون در ایران کم است
... گزارش کن از کار سالاریان که ماند چو شهنامه اندر جهان
(یغمایی، ۱۳۶۸: ۴۵)

فرّخی یزدی هم در فتح نامه اش (۱۳۳۸ ه.ق) گفته است:

امیرا منم فرّخی کاین زمان چو فردوسی طوسی ام در بیان
(باستانی پاریزی، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

قصد و نیت اصلی این ناظم، هرگز بالا بردن ارزش اثر خویش در برابر شاهنامه و حیثاً خوار شمردن فردوسی و شاهنامه نبوده است؛ زیرا همین که آنها منظومه ای در سبک و قالب و نوع ادبی کار فردوسی سروده و در جای جای متن خویش از لغات، تعبیر و تصویرهای شاهنامه تأثیر پذیرفته و گاه حتی عین مصراع یا بیت او را با یابی اشاره به نام گوینده اصلی، آورده اند؛ بخوبی نشان دهنده عظمت و اهمیت جایگاه فردوسی و شاهنامه در نظر آنهاست. لذا چنین ادعاهایی را می توان نمودی از روحیه/ویژگی مفاخره در بسیاری از شاعران ایران دانست که درباره خود فردوسی و نیز سخن سرایان بزرگی چون سعدی و حافظ و نظامی هم مصداق دارد و اوج آن هم در دیوان خاقانی است.

در کنار این، ناظمی که پس از فردوسی اثری شبیه شاهنامه سروده «سخت از این اندیشه بیمناک است که کار او در کنار کار آن شاعر پیشرو نگیرد و نمی خواهد که دیگران او را مقلد محض گذشتگان بدانند و از این رو به این اندیشه می افتد که کمی درباره هنر خود تبلیغ کند» (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۱۴) اما در مواردی که برخی از این ناظم، پا را از

محدوده برابری آن سوتر نهاده و مدعی برتری بر فردوسی شده‌اند، کار از مفاخره و تبلیغ گذشته و به لاف زنی و خود بزرگ بینی رسیده است. برای نمونه خواجه زین العابدین علی بن عبدالمومن شیرازی از گویندگان سده دهم در مقدمه بیژن نامه خود، با اینکه فردوسی را «سحرساز» نامیده، تصریح کرده است که می‌تواند داستان بیژن و منیژه را بهتر از فردوسی بسراید و از همین روی این روایت را مجدداً به نظم کشیده است:

بر آن شد ضمیرم ز نظم کهن	که دانا در آن داده داد سخن
که این قصه را پاک تر زین که هست	توان گفت از طبع معنی پرست
بهشتی بدین خرمی بی قصور	همان به که باشد ز خاشاک دور
..... به گفتار پاکیزه این داستان	ز نو راست کردم پی راستان

(سلمی، ۱۳۷۴: ۲۳۴)

قاسمی گنابادی هم با بی پروایی تمام گفته است:

من امروز استاد فردوسی‌ام چه حاجت که گردن نهد کرسی‌ام

(باستانی پاریزی، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

نتیجه‌گیری

انواع توجهات فرهیختگان ایرانی (از ستایش و تعظیم تا نکوهش و اتهام) به فردوسی و شاهنامه از روزگاران نزدیک به تاریخ پایان نظم حماسه ملی ایران تا دوران معاصر نشان دهنده حضور نمایان فرزانه توس و شاهکار وی در ذهن و زبان انصاف مختلف مردم ایران، در همه ادوار تاریخ پر افت و خیز این سرزمین است و این میزان از نامبرداری و تأثیرگذاری؛ ظاهراً نصیب هیچ یک از ادبا و دانشمندان ایرانی نشده است.

بر همین اساس بحث «سرچشمه های فردوسی شناسی» همچنان مفتوح است و پژوهشگران می‌توانند با بررسی اسناد/منابع جدید و نیز دقت در آثار پیشین بر اشارات، گزارشها، یافته ها و تحلیلهای گوناگون مربوط به فردوسی و شاهنامه در گذشته ادبی، تاریخی و فکری ایرانیان بیفزایند و این ذیل را کامل تر کنند. بی گمان مجموعه ای این چنین با تحلیلی دقیق و روشمند، بایی نسبتاً مفصل از تاریخ حیات فرهنگی و اجتماعی سرزمین و مردم ایران خواهد بود.

پی‌نوشتها

۱- ← مینوی، مجتبی. فردوسی و شعر او، انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۷۲، صص ۱۳۶-۱۵۰؛ متینی، جلال. «فردوسی در هاله‌ای از افسانه‌ها»، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷، صص ۱۲۱-۱۵۱

۲- بیشتر منظومه‌های پس از فردوسی که اصطلاحاً زیر عنوان ادب حماسی معرفی می‌شوند، علاوه بر تأثیر پذیری‌های بسیار زبانی، ادبی و اندیشگی از شاهنامه اشاراتی به فردوسی و شاهنامه کرده‌اند؛ اما از آثار پهلوانی در بهمن نامه و کوش نامه (سروده ایران‌شاه/ شان بن ابی‌الخیر)، فرامرزنامه شش هزار بیتی (اثر ناظمی ناشناخته)، بانوگشپ‌نامه (سراینده، نامعلوم) و کک کوهزاد (سراینده، ناشناخته) هیچ ذکری از فردوسی و شاهنامه نیست و این تا حدودی عجیب و پرسش برانگیز است که چرا سرایندگان منظومه‌هایی که در مقایسه با آثار دینی و تاریخی، رابطه موضوعی بیشتری با شاهنامه دارند از پیشرو و استاد خویش نامی ولو به تلویح و اشاره نبرده‌اند؟

۳- برای این دو احتمال درباره نام ناظم این تحریر از فرامرزنامه، رک: آیدنلو، سجّاد. «بررسی فرامرزنامه»، نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه جلال خالقی مطلق، اصفهان، انتشارات نقش مانا، ۱۳۸۶، ص ۳۹۶؛ نحوی، اکبر. «ملاحظات درباره فرامرزنامه و سراینده آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۰-۵۱، شماره ۱۶۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۲۵-۱۳۶

۴- در این باره برای نمونه، ← امیدسالار، محمود. «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات محمود افشار ۱۳۸۱، ص ۴۵۴؛ محمدزاده، سید عباس و وحید رویانی. «سام نامه از کیست؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهارم، شماره سوم (پیاپی ۱۵۸)، پاییز ۱۳۸۶، صص ۱۵۹-۱۷۶

۵- مصراع دوم، تضمین مصراع مشهور سعدی در بوستان است و مصراع نخست نیز با مصراع اول بیت سعدی تفاوت بسیار اندکی دارد.

۶- سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشانند
تا نپنداری که کس از زمره فرسی نشانند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشانند
(ابن‌یمین فریومدی، ۱۳۶۳: ۳۸۷)

۷- ادیب الممالک فراهانی درباره او گفته: «فردوسی شاه کربلا، الهامی است»

۸- نسخه برگردان منظومه «علی نامه» که از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب چاپ خواهد شد به هنگام تحریر این مقاله هنوز منتشر نشده است و نگارنده تصویری از دست‌نویس این منظومه را به لطف جناب آقای اکبر ایرانی در اختیار دارد.

۹- درباره الحاقی بودن این بیت، ← خطیبی، ابوالفضل. «بیت‌های عرب ستیزانه در شاهنامه»، درباره شاهنامه، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵، صص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ دوستخواه، جلیل. «شاهنامه شناسی: در راه رهایی از آشوب»، آشنا، سال پنجم، شماره ۲۹، خرداد و تیر ۱۳۷۵، صص ۲۲ و ۲۳؛ ریاحی، محمدمبین. «پایداری حماسی در زمانه خواری و سرشکستگی»، چهل گفتار در ادب و فرهنگ و تاریخ ایران، انتشارات سخن، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲

۱۰- «دینار و گنج» در مصراع دوم شاید ناظر بر افسانه شاهنامه سَرایی فردوسی به امید دریافت صله محمود باشد که در چهار مقاله هم آمده است. ← نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۵

۱۱- برخی از محققان این بیت را چنین تعبیر کرده اند که مستوفی برای به اصطلاح تصحیح شاهنامه پنجاه نسخه را گرد آورده و دیده است (مثلاً ← مستوفی، ۱۳۷۷: شانزده پیشگفتار نصرت الله رستگار) در صورتی که علاوه بر این قرینه عقلانی که در سده هشتم دسترسی به پنجاه دست نویس شاهنامه در یک شهر و حتی چند شهر بسیار بعید می‌نماید. دقت در ساختار طولی بیت‌های این بخش هم نشان می‌دهد که منظور او پنجاه هزار بیت بودن شمار ابیات نسخه‌هایی است که وی در آن زمان دیده. برای توضیحی در این باره، رک: شاپور شهبازی، ع. «ظفرنامه حمدالله مستوفی»، نشر دانش، سال هفدهم، شماره دوم (پیاپی ۹۳)، تابستان ۱۳۷۹، صص ۷۳ متن و حاشیه

۱۲- بود بیت شش بار بیور هزار سخنهای شایسته و غمگسار
(خالقی، ۸/ ۲۵۹ / ۳۳۸۹)

بدو ماندم این نامه را یادگار به شش بیور ایاتش آمد شمار
(خالقی، ۸/ ۴۸۷ / زیرنویس ۵)

۱۳- برای تفصیل درباره این داستان، ← پورجوادی، ۱۳۷۲: ۷۲-۱۲۲

۱۴- به پاداش من گنج را در گشاد به من جز بهای فقاعی نداد
(فردوسی، ۱۳۸۴: برگ ۴a)

۱۵- مستوفی غیر از تاریخ گزیده و مقدمه ظفرنامه، در بخش پادشاهی سلطان محمود در این منظومه نیز

در گفتاری با نام «سبب ساختن کتاب شهنامه» به افسانه‌هایی از سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه (مانند تدوین اخبار ملّی و باستانی و نظم آن به فرمان محمود، آمدن فردوسی به دربار محمود و نظم رباعی‌ای در وصف ایاز، واگذاری سرایش شاهنامه به او، سعایت میمندی از او و محروم ماندن فردوسی از پاداش کار) اشاره کرده است (← مستوفی، ۱۳۷۷: ۵۷۲، ۵۷۳) که چون نگارنده در مقاله‌ای دیگر به آنها پرداخته، در اینجا از تکرارشان خودداری کرده است. ← آیدنلو، سجّاد. «گزارشی از حمدالله مستوفی درباره سبب نظم شاهنامه»، ارج نامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب (زیر چاپ)

۱۶- درباره علّت و قرینه افسانه بودن این داستان، ← محمد بن منور. اسرارالتوحید، محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم ۱۳۷۱، ص ۶۷۷ تعلیقات؛ شمس، محمدجواد. «ابوالقاسم کرگانی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۱۷۵
۱۷- ضبط و قرائت متن حفظ شده است. خالقی مطلق «راز اوست» خوانده اند (← خالقی، ۱/ ۱۰ / ۹۷)
۱۸- برای نمونه:

چو آمد به نزدیک سر تیغ شست
مده می که از سال شد مرد مست
(خالقی، ۲/ ۳۷۹ / ۱)

چنین سست گشتم ز نیروی شست
بیرهیز و با او مساو ایچ دست
(خالقی، ۷/ ۸۷ / ۴)

۱۹- گرفتم به گوینده بر آفرین
.....همو بود گوینده را راهبر
(خالقی، ۵/ ۱۷۶ / ۱۰۴۱ و ۱۰۴۳)

۲۰- نگه کردم این نظم سست آمدم
..... دهان گر بماند ز خوردن تهی
بسی بیت ناتندرست آمدم
از آن به که ناساز خوانی نهی
(خالقی، ۵/ ۱۷۵ / ۱۰۳۰ و ۱۰۳۶)

۲۱- به تعبیر زیبای دکتر سرکاراتی «ترکیبی است شگرف و هراس انگیز از زورمندی و درشتنایی تن، نریمانی و شیدایی جان و پرخاشخوری و ستیهندگی خوی و سیرت» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۵۵)
۲۲- درباره مقایسه اسدی همچنین، ← قریب، مهدی. «اسطوره کهن گرشاسپ در منظومه حماسی

گرساسب نامه»، سیمرخ (نشریه بنیاد شاهنامه)، شماره ۱، ۱۳۵۱، ص ۶۹
 ۲۳- برای آگاهی بیشتر و دیدن قرآینی از استقلال عمل فردوسی در نظم شاهنامه و حذف و گزینش از منابع خویش، ← آیدنلو، سجّاد. «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی»، نارسیده ترنج، همان، ص ۴۲-۴۵

۲۴- بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 (خالقی، ۱/۱۱/۱۰۴)

۲۵- شبلی نعمانی به تألیف کتابی با نام «عمرنامه» در عصر فردوسی اشاره کرده و نوشته که مولف در مقدمه آن سبب تدوین این کتاب را مقابله با «افسانه های عجم» در شاهنامه و بازگرداندن مردم از خواندن اثر فردوسی ذکر کرده است. نعمانی تصریح کرده که «این کتاب از نظر من گذشته است» (نعمانی، ۱۳۶۳: ۱/۱۲۳ متن و حاشیه) نگارنده در مأخذ دیگری از چنین کتابی نام و نشانی نیافته است؛ اما اگر تاریخ تألیف عمرنامه به گفته نعمانی در زمان فردوسی بوده باشد، سابقه این نوع تقابل به دیرسالی خود شاهنامه خواهد بود.

۲۶- برای دیدن نام و مشخصات مقالاتی که به رد انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی پرداخته اند. ← رزمجو ۱۳۸۱: ۲/۵۱۰ و ۵۱۱ و درباره چگونگی نسبت داده شدن آن به فردوسی در قرون متأخر ← ریاحی، محمدامین. «یوسف و زلیخا چگونه به نام فردوسی بسته شد؟»، پایداری حماسی، انتشارات مروارید ۱۳۷۹، صص ۱۳۹-۱۴۸

۲۷- درباره الحاقی بودن این دو بیت، ← خطیبی، ابوالفضل. «بیتهای عرب ستیزانه در شاهنامه»، همان، ص ۹۹-۱۰۲

۲۸- این اعتدال بیش و پیش از همه در شخصیت و جهان بینی خود فردوسی دیده می شود که هم مسلمانی و تشیع خویش را بصراحت و احترام اعلام کرده و هم دلبسته هویت ایرانی و تاریخ ملی/روایی سرزمینش بوده و در جاودانه کردن آن با سخن والای خود به جان کوشیده است. کسانی که در گذشته تاریخی یا دوران معاصر خواسته اند/می خواهند، فردوسی را زرتشتی یا ایران دوست اسلام گریز بدانند و بنمایند یا شاهنامه را به درستی نخوانده اند/نشناخته اند و یا با احساسات و اغراض، به عمد می کوشند واقعیت را دیگرگون کنند.

۲۹- برای ملاحظه نمونه هایی، ← یاحقی، محمدجعفر. «نفوذ شاهنامه در دنیای مناقب»، جشن نامه استاد ذبیح الله صفا، به کوشش دکتر سید محمد ترابی، نشر شهاب ۱۳۷۷، ص ۴۸۳-۴۸۷

- ۳۰- دربارهٔ مخالفت با شاهنامه از منظر دینی و واکنشهای مردم ایران در برابر این تلقی، رک: متینی، جلال. «شاهنامه و شریعت»، ایران شناسی، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۹، صص ۳۷۹-۳۹۹
- ۳۱- در «فردوس» بودن فردوسی افزون بر تناسب لفظی میان این دو واژه می تواند بر پایهٔ همان داستان معروف بخشودگی و بهشتی شدن فردوسی باشد که در صفحات پیشین مقاله آورده شد.

منابع

- ۱- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۵). «معجم شاهنامه و نکته هایی در شاهنامه شناسی»، آینهٔ میراث، سال چهارم، شمارهٔ دوم و سوم (پیاپی ۳۳-۳۴)، پاییز، صص ۷۱-۸۴
- ۲- ابن یمین، فرومندی (۱۳۶۳). دیوان، تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران: سنایی، چاپ دوم
- ۳- اسدی طوسی، ابونصر علی. (۱۳۱۷). گرشاسپ نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم، چاپ اول
- ۴- الهامی کرمانشاهی. (۱۳۸۳). شاهنامه، به کوشش علی انسانی، تهران: جمهوری (اسدی)، چاپ اول
- ۵- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۸). «علامه قزوینی، شاهنامه و داستانهای حماسی در میان اعراب جاهلی»، گلستان (فصلنامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در آمریکای شمالی)، سال سوم، شمارهٔ ۳ و ۴، پاییز و زمستان، صص ۹۳-۱۱۲
- ۶- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی نامه، تهران: علمی، چاپ سوم
- ۷- باذل مشهدی، میرزا محمد. (بی تا). حملهٔ حیدری، تهران: کتابفروشی اسلام
- ۸- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۷۲). شاهنامه آخرش خوش است، تهران: عطایی، چاپ اول
- ۹- بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). «سخنی چند دربارهٔ شاهنامه»، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز، چاپ دوم، صص ۷۵-۱۲۷
- ۱۰- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۷۲). «ققع گشودن فردوسی و سپس عطار (بحثی در ماهیت شعر و شاعری از نظر عطار)»، بوی جان (مقاله هایی دربارهٔ شعر عرفانی فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، صص ۷۲-۱۲۲

- ۱۱- تاکی، مسعود. (۱۳۷۹). «هرچه هستی (ذیلی بر بیتی از شاهنامه فردوسی)»، آموزش زبان و ادب فارسی، سال پانزدهم، شماره ۵۴، بهار، صص ۵۱ و ۵۰.
- ۱۲- جعفریان، رسول. (۱۳۷۸). قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، تهران: دلیل، چاپ اول.
- ۱۳- جهان بخش، جويا. (۱۳۷۴). «گفتگوی علی رواقی، بهالدین خرّمشاهی، کامران فانی، سعید حمیدیان، جويا جهان بخش و موسوی گرمارودی با خالقی مطلق»، گلچرخ، شماره ۱۲، آذر و دی، صص ۸-۱۲.
- ۱۴- حمیدی، مهدی. (۱۳۶۴). شعر در عصر قاجار، تهران: گنج کتاب.
- ۱۵- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۲). «گردشی در گرشاسبنامه»، ایران نامه، سال اول، شماره ۳، صص ۳۸۸-۴۲۳.
- ۱۶- _____ (۱۳۶۹). گفتاری در شیوه تصحیح شاهنامه و معرفی دستنویسها (ضمیمه دفتر یکم شاهنامه)، تهران: روزبهان، چاپ اول.
- ۱۷- _____ (۱۳۷۱). «کنایه نظامی به مذهب فردوسی»، ایران شناسی، سال چهارم، شماره ۳، پاییز، صص ۶۶۳ و ۶۶۴.
- ۱۸- _____ (۱۳۷۲). «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز، چاپ اول، صص ۱۲۷-۱۶۸.
- ۱۹- خوسفی، ابن حسام. (۱۳۸۲). تازیان نامه پارسی (خلاصه خاوران نامه)، تصحیح حمیدالله مرادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۲۰- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۸۳). زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، تهران: قطره، چاپ اول (برای ناشر).
- ۲۱- راجی کرمانی، ملا بمانعلی. (۱۳۸۳). حمله حیدری، تصحیح یحیی طالبیان و محمود مدبری، کرمان: دانشگاه شهید باهنر و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان، ج ۱ (چاپ دوم)، ج ۲ (چاپ اول).
- ۲۲- ربیع. علی نامه، عکس نسخه مورخ بین (۷۰۲-۷۹۵ ه.ق) محفوظ در کتابخانه موزه قوئیه. فیلم آن به شماره ۳۲۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

- ۲۳- رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول
- ۲۴- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۲). «فردوسی و نظامی»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام منصور ثروت، تبریز: دانشگاه تبریز، چاپ اول، ج ۲، صص ۵۲-۶۵
- ۲۵- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول
- ۲۶- _____ (۱۳۷۵). فردوسی، تهران: طرح نو، چاپ اول
- ۲۷- زجاجی. (۱۳۸۳). همایون‌نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی)، تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول
- ۲۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). پیر گنجی در جستجوی ناکجا آباد، تهران: سخن، چاپ سوم
- ۲۹- سام‌نامه. (۱۳۱۹). منسوب به خواجوی کرمانی، به تصحیح و مقابله اردشیر بنشاهی، بمبئی: چاپخانه سلطانی
- ۳۰- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، سایه‌های شکار شده، تهران: قطره، چاپ اول
- ۳۱- سلمی، عباس. (۱۳۷۴). «بیژن‌نامه»، فرهنگ، سال ۸، شماره ۱ (پیاپی ۱۶)، صص ۲۲۱-۲۳۸
- ۳۲- سمرقندی، دولت‌شاه. (۱۳۸۲). تذکرة الشعراء، تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر، چاپ اول
- ۳۳- شبلی نعمانی، محمد (۱۳۶۳). شعرالعجم، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم
- ۳۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۹). «حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال سی و سوم، شماره ۴۳، پاییز و زمستان، صص ۴۲۵-۴۹۴

- ۳۵- صیدیه، سیمین. (۱۳۸۵). «معرفی چند نسخه خطی نادر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی»، پیام بهارستان (ویژه نامه آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطی)، سال ششم، شماره ۶۵، آبان، صص ۴۳ و ۴۴
- ۳۶- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۶). اسرارنامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم
- ۳۷- فرامرزنامه. (۱۳۸۲). تصحیح مجید سرمدی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول
- ۳۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۲۷۲ ه.ق). شاهنامه به خط اولیا سمیع شیرازی، بمبئی
- ۳۹- _____ (۱۳۷۴). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ اول
- ۴۰- _____ (۱۳۷۹). شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه پژوهی، چاپ اول
- ۴۱- _____ (۱۳۶۸). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران: روزبهان، چاپ اول
- ۴۲- _____ (۱۳۶۹). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران با همکاری بیلیوتکا پرسیکا، چاپ اول
- ۴۳- _____ (۱۳۷۱). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر سوم، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، چاپ اول
- ۴۴- _____ (۱۳۷۵). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، چاپ اول
- ۴۵- _____ (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق با همکاری ابوالفضل خطیبی، دفتر هفتم، نیویورک: بنیاد میراث ایران، چاپ اول
- ۴۶- _____ (۱۳۸۶ الف). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر هشتم، نیویورک: بنیاد میراث ایران، چاپ اول

- ۴۷ _____ (۱۳۸۴). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add 21, 103 مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه برگردانان ایرج افشار- محمود امیدسالار، تهران: طلایه، چاپ اول
- ۴۸ _____ (۱۳۶۹). یوسف و زلیخا، منسوب به فردوسی، به اهتمام حسین محمد زاده صدیق، تهران: آفرینش، چاپ اول
- ۴۹- مادح، قاسم. (۱۳۸۰). جهانگیرنامه، تصحیح ضیال‌الدین سجادی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل، چاپ اول
- ۵۰- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۲). «از فضایل و مناقب خوانی تا روضه خوانی»، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه، چاپ اول، صص ۱۲۰۷-۱۲۴۲
- ۵۱- محمد بن عبدالحق بن معروف. (۱۳۸۳). انیس الشعراء، به کوشش محمد باهر، نامه معانی (یادنامه استاد احمد گلچین معانی)، به کوشش بهروز ایمانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس، چاپ اول، صص ۲۲۷-۳۲۲
- ۵۲- محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۶۹). «یوسف و زلیخا و فردوسی»، فردوسی و شاهنامه، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، صص ۳۵۴-۳۸۰
- ۵۳- مختاری، عثمان. (۱۳۴۱). دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول
- ۵۴- مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامه فردوسی (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا (Or. ۲۸۳۳)، تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش، چاپ اول
- ۵۵ _____ (۱۳۸۰). ظفرنامه، مقدمه و تصحیح مهدی مدائنی، ج ۱ قسم الاسلامیه (احوال رسول الله)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول
- ۵۶- _____ (۱۳۸۱). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم
- ۵۷- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). «عقاید نظامی در توحید و صفات باری تعالی»، حاصل اوقات، به اهتمام سید علی محمد سجادی، تهران: سروش، صص ۵۲۷-۵۳۹

۵۸- نظامی، جمال الدین. (۱۳۶۶). خسرو و شیرین، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: توس، چاپ اول

۵۹- _____ (۱۳۷۸). کلیات (مطابق با نسخه وحید دستگردی)، تهران: علم، چاپ سوم

۶۰- نظامی عروضی، ابوالحسن. (۱۳۸۳). چهار مقاله، تصحیح علامه قزوینی، به اهتمام محمد معین، تهران: جامی، چاپ پنجم

۶۱- نوری اژدری. (۱۳۸۱). غازان نامه، تصحیح محمود مدبری، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، چاپ اول

۶۲- نوریان، مهدی. (۱۳۷۱). «آفرین فردوسی از زبان پیشینیان»، فصلنامه هستی، اسفند، ص ۱۳۱-۱۶۴

۶۳- واله داغستانی، علیقلی. (۱۳۸۴). تذکره ریاض الشعرا، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، چاپ اول

۶۴- هاتفی خرجردی. (۱۳۸۷). شاهنامه (حماسه) شاه اسماعیل صفوی، تصحیح سید علی آل داود، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول

۶۵- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۱). مختاری نامه (مقدمه دیوان عثمان مختاری)، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول

۶۶- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۷). «ذیل سرچشمه ها»، فصلنامه پاژ، سال اول، شماره اول، بهار، صص ۵۳-۶۸

۶۷- یغمایی، منتخب السادات. (۱۳۶۸). حماسه فتح نامه نایی، با مقدمه و تصحیح ملک المورخین سپهر، با اهتمام علی دهباشی، تهران: اسپرک، چاپ دوم

68. Khaleghi Motlagh, Jalal. (1999). ((Ferdowsi)), **Encyclopedia Iranica**, ed by Ehsan Yarshater, New York, vol 9. pp. 514- 423

69. _____. (1999 a). ((Hajw- Nâma)), **Encyclopedia Iranica**, ibid, p. 523